



شجاع‌الدین شفا

در ایران فردای سپیده آوران جایی برای این خفاشان نیمه شب وجود ندارد و ضحاکان مار دوش امروز، خواه خواه جایی خود را به کاوه‌های ضحاککش فردا خواهند سپرد.
ماه گذشته، در ارتباط با رویدادهای جاری کشورمان، نامه سرگشاده‌ای خطاب به آقای سیدعلی خامنه‌ای از جانب من در کیهان به چاپ رسید که هموطنان بسیاری از داخل و خارج کشور موافقت خود را با محتوای آن به من اعلام داشتند. ولی پیام بسیار اساسی‌تری در همین راستا دارم که این بار لازم می‌دانم آن را نه تنها برای «مقام معظم رهبری» بفرستم، بلکه با همه هموطنان، بخصوص با نسل جوان در میان گذارم، زیرا این پیام همراه با پیشنهادی است که نیاز به همفکری و همگامی آنان دارد تا بتواند به مرحله عمل برسد.

خدا و اینستاین

پنجاه سال پیش، در آخرین روزهای زندگی اینستاین، نابغه بزرگ قرن بیستم، گروهی از دانشمندان که به عیادتش رفته بودند، از وی پرسیدند که آیا به وجود خدا اعتقاد دارد یا ندارد؟ و وی بدانان پاسخ داد که «اول خودتان به من بگویید از کدام خدا صحبت می‌کنید تا بتوانم بگویم که به او اعتقاد دارم یا ندارم.»
سی سال است در کشور ما رژیمی که خودش را تنها رژیم برگزیده خداوند در روی زمین معرفی می‌کند، این خدا را تنها آن خودکامه زورگو و منطق ناشناس آسمانی می‌شناسد که هزار سال پیش توسط بزرگترین دروغگوی تاریخ اسلام، تقه‌الاسلام کلینی، در کتاب «کافی» او ساخته و پرداخته شد. و این خدا به آیت‌الله‌های گرداننده ایران امروز اختیار تام می‌دهد که آدم بکشند و زندانی کنند و شکنجه دهند و دروغ بگویند و بچاپند و استالین وار از افراد اعتراف داوطلبانه درباره جاسوسی به سود دیگران بگیرند و تروریست به دیگر کشورهای جهان بفرستند. و در همه حال بکشند تا جامعه «شهیدپور» خود را در تاریکی قرون وسطایی خویش نگاه دارند و بدان فرصت برخورداري از دانش و بینش پیشرفته جهان مترقی را ندهند.

یادآوری این واقعیت تاریخی بيمورد نیست که در جهان مسیحیت نیز دیرزمانی کار به همین منوال بود. یعنی در همان سالهایی که دانشمندان آزاداندیش شروع به شناسایی واقعیت‌های ناشناخت؟ جهان آفرینش کرده و به مقام ناچیز منظومه شمسی خود ما و کر؟ زمین آن در جمع میلیاردها خورشید دیگر و منظومه‌هایشان پی می‌بردند، کلیسا همت و افسانه خلقت شش روزه کائنات را هرچه بیشتر در دسترس پیروان قرار *Bible* بدین گماشته بود که کتاب مقدس دهد تا مغزشویی شدگان سنتی خود را همچنان در زیر نفوذ خویش نگاه دارد. و چنین بود که این کتاب چند هزار صفحه‌ای به همت کشیشان به صورت پرتیراژترین کتاب چاپ شده جهان تا به امروز در بیش از سه میلیارد نسخه منتشر و طبق آمار رسمی به 2212 زبان ترجمه شده است و چاپ آن به صورتهای مختلف همچنان ادامه دارد.
تفاوتی اساسی که در این زمینه میان غرب مسیحی و شرق مسلمان می‌توان یافت، در این است که در جهان غرب این افراطکاری کلیسا و اکثس متقابل اندیشمندان قرن فروغ و نهضت روشنگری را برانگیخت و سرانجام سقوط قدرت کلیسا و پیروزی جهان دانش را بر افسانه‌پردازی‌های سنتی به دنبال آورد، ولی در جهان مسلمان درست در جهت عکس، به نفوذ بیشتر آخوندان قشری انجامید که تعصب و جهالتشان راه را بر هر گونه روشنگری بست. و نتیجه این شد که اروپا که از نظر جغرافیایی کوچکترین قاره جهان بود، به مدت چند قرن فرمانروای قاره‌های جهان شد، ولی کشورهای مسلمان، علیرغم جمعیت فراوانشان که در حال حاضر به یک میلیارد و نیم بالغ می‌شود و علیرغم منابع روی زمینی و زیر زمینی سرشارشان، غالباً در شرایط جهان سومی خود باقی مانده‌اند.
تقوای بی‌تقوایان

در این میان کشور آخوندزنده خود ما با وجود فرهنگ کهنش که همواره مورد احترام بوده است، و با وجود استعداد ذاتی مردمش که در شرایطی مساعد می‌توانند یک شبه راه صد ساله روند، یکی از بدفراجم‌ترین اعضای این مجتمع یک میلیارد و نیم نفری از کار درآمده است، زیرا منظمأ صداهایی از کارگردانان بلندپایه آن به گوش جهانیان می‌رسد که عادتاً یا می‌باید از دارالمجانین شنیده شود و یا از باغ وحش، در صورتی که در ایران امروزی ما این سخنان یا از جانب آخوند بی‌عمامه‌ای چون محمود احمدی‌نژاد شنیده می‌شود، و یا از بزرگ عمامه‌دارانی چون مقام معظم رهبری. که به حکم همان قرآنی که اینان خود را مجری احکام آن قلمداد می‌کنند هیچیک از آنان شایسته چنین مقام و چنین احترامی نیستند. زیرا به موجب آیه قرآنی «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» شرط اصلی برخورداري از این احترام نه ادعای احمدی‌نژاد دوستی خاص با امام زمان است و نه بزرگ عمامگی و بالانشینی مقام معظم رهبری، بلکه درج؟ تقوای آنان است، و وقتی که یکی از آن دو خوب می‌داند که آنکس که برنده واقعی مقام ریاست جمهوری

در خردادماه گذشته بوده او نبوده است و با وجود این خودش را برنده معرفی می‌کند، و وقتی هم که مقام معظم رهبری خوب می‌داند که به دستور او و طبق برنامه‌ریزی دقیق خودش در صندوقها دستکاری شده است تا سوگلی او سر از آنها برآورد، و با این وجود در مراسم مقدسی چون نماز جمعه دانشگاه تهران آشکارا بر صحت ادعای رئیس جمهوری انتصابی خود تأکید می‌گذارد، هم آن و هم این نشان می‌دهند که از تقوای مورد قرآن بهره‌ای نگرفته‌اند. بدین ترتیب، کشوری که به ادعای این دو مقام بلندپایه آن می‌بایست به دست آنان گل سرسبد دنیای اسلام شده باشد، در مرحله عمل لجنزاری اسلامی از کار درآمده است که در آن به صورتی بی‌وقفه و به طور سراسری دروغ گفته می‌شود: مقام معظم رهبری آن که نه شرعاً و نه عرفاً حق دروغ گفتن ندارد، آشکارا دروغ می‌گوید، رئیس جمهوری صاحب الزمانی آن با همه الله اکبر گفتنی‌های نمایشی‌اش دروغ می‌گوید، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و مجلس تشخیص مصلحت نظام و دستگاه قضائی و امامان جمعه و دادگاه‌های انقلاب و صدا و سیما و مطبوعات دولتی آن همه دروغ می‌گویند، به تذکر تلخکامانه حافظ شیراز، «شیخ و زاهد و مفتی و محتسب» آن همه تزویر می‌کنند و همه آنان قرآن را دام این تزویر ساخته‌اند.

در قرن گذشته نیچه، فیلسوف سرشناس آلمانی، هشدار داده بود که: «برای اینکه بت پرست نباشی کافی نیست که بتها را شکسته باشی. باید خوی بت پرستی را ترک گفته باشی». و تزویرپیشگان ما علیرغم همه ادعاهای بت شکنی خود، دیروز بت بزرگی به نام روح‌الله خمینی را در جای بنهائی شکسته شده کوچکشان گذاشتند و امروز بت نیمه بزرگی به نام علی خامنه‌ای را جانشین او کرده‌اند، ولی در هر دو حال در بر همان پاشنه می‌گردد که دیروز گشته بود، و دیروز نیز بر همان پاشنه گذشته بود که از یک هزار سال پیش پیوسته در کشور آخوندزد؟ ما گشته است. فتوایی چند از خداوندان ادب پارسی

بی‌مورد نیست که نسل جوان کشورمان را در این فرصت با واقعیت‌های روشن‌تری در مورد این تزویرپیشگانی که حافظ از آنان یاد کرده است آشنا کنم که به احتمال بسیار از آنها بی‌اطلاع است.

واقعیت نخستین این است که عنوان پرطمطراق آیت‌الله که مفهوم برخورداری صاحبان آن را از لطف خاص الهی دارد نه از جانب خداوند بدانان داده شده است و نه از جانب پیامبرش، بلکه عنوانی است که خود این بزرگواران به خویش داده‌اند. شاید کسانی از میان خوانندگان به یاد داشته باشند که در دهه 1970 قرن گذشته رئیس جمهور گمنام یکی از فقیرترین کشورهای افریقایی که بوکاسا نام داشت بی‌مقدمه هوس کرد که نه تنها رئیس جمهور یا حتی پادشاه کشورش باشد، بلکه مقام امپراتوری آن را داشته باشد، و برای تثبیت این موضوع مراسم تاجگذاری مجلی نظیر تاجگذاری ناپلئون بناپارت که مدل کار او بود در پایتخت خود ترتیب داد که عده‌ای از رؤسای جمهوری دیگر کشورهای افریقایی از نظر تشریفاتی در آن شرکت جستند.

این نکته نیز لازم به توضیح است که این عنوان آیت‌الله عنوانی است که تنها در دو قرن گذشته وضع شده است، آن هم به خاطر اینکه جماعت آخوند عنوان مترادفی در مقابل عنوان خودساخته دیگری به نام ظل‌الله (سایه خدا) داشته باشند که پادشاهان قاجار برای خود قائل شده بودند.

واقعیت دیگر این است که نه در هیچ زمان قطر عمامه ملاک اعتباری برای دستار برسران به شمار آمده است و نه فراوانی ریش و پشم احترام بیشتری را نصیبشان کرده است. در ارتباط با مورد نخستین، صائب، سرشناس‌ترین سخنور دوران صفوی، در اصفهان دوران خود، چنانکه گویی در تهران جمهوری ولایت فقیه سخن می‌گوید، گفته بود:

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است

خُم در این مجلس بزرگی‌ها به افلاطون کند!

و در ارتباط با مورد دوم، مولوی که خودش دوران فقاهاست برجسته‌ای را پشت سر گذاشته بود، هشدار داده بود که:

هین! روش بگزین و ترک ریش کن،

ترک این ما و من و تشویش کن

گر به ریش و... مردستی کسی

هر بُزی را ریش و مو باشد بسی!

درباره بهره‌گیری برنامه‌ریزی شده از نمازهایی چون نماز روز جمعه دانشگاه تهران، سخنور بزرگ دیگر، سعدی شیراز، متذکر شده بود که:

کلید در دوزخ است آن نماز

که در پیش مردم گذاری دراز

به نزدیک من شیرو راهزن

به از فاسق پارسا پیرهن

نکو سیرت بی‌تکلف برون

به از پارساي خراب اندرون!
و همین سخنور جهان بین شیراز در وصف بسیاری از امامان جمعه ما گفته بود:
نه پرهیزکار و نه دانشورند،
همین بس که دنیا به دین می‌خرند!
همچنان که ابرمرد جهان سخن ما، فردوسی نیز، پیش از او درباره هم اینان تذکر داده بود که:
زیان کسان از پی سود خویش،
بجویند و دین اندر آرند پیش!
پهلوانانی نو در میدان کهن

شگفتا که درست از درون همین لجنزار «اسلامی» و در همین هفته‌های گذشته، نه کنار گودنشینانی بی‌خاصیت، بلکه دلاورانی سرکش و تازه نفس پا به میدان سرنوشت نهاده‌اند که نه شنوای دروغ‌گویی‌های سنتی رژیم ملایان هستند و نه در مقابل توپ و تفنگ‌های «بزرگ عماداران» بالانشین رژیم آماده ترک میدان هستند، و شگفت‌تر از آن اینکه اینان درست همان فرزندان انقلابند که آخوندان می‌خواستند از آنان سرسپردگانی برای رژیم خود بسازند که تا زمان ظهور «حضرت صاحب‌الزمان» موجود، ضامن بی‌قید و شرط بقای حکومتشان باشد.

این جوانان که به حکم تاریخ وظیفه سنگین بازسازی ایران از بند رسته فردا را بر عهده دارند به خوبی بر این واقعیت حقوقی آشنا هستند که به موجب اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل متحد (که ایران ما یکی از نخستین امضاکنندگان آن بوده است) حق برخورداری واقعی از آزادی اندیشه و آزادی بیان را دارند و هیچ حکومتی نمی‌تواند به نام دین یا از طریق تظاهر دروغین به پیروی از موازین دمکراتیک آنان را از مطالعه دمکراسی واقعی باز دارد. امروز حکومت دین سالاری کنونی با آگاهی کامل به خطری که از جانب این نسل جوان متوجه آن است تمامی امکانات خود را برای درهم شکستن نیروی پایداری آنان به کار گرفته است، و با توجه به همین واقعیت است که من از همه هموطنانم دعوت می‌کنم که در ایفای یک وظیفه بسیار بزرگ ملی و میهنی، در چنین مورد بخصوص و در شرایطی چنین استثنایی، همه گونه اختلاف نظرها و اختلاف سلیقه‌ها را کنار گذاریم و یکپارچه و مصممانه این نسل سرد و گرم چشیده و آبدیده و سرسخت را در پیکار سرنوشت سازش یاری دهیم و به خفاشان نیمه شب اجازه ندهیم که این سپیده آوران فردا را در راه بقای حکومت واپسگرای قرون وسطایی خود قربانی کنند. با همه توانایی خود، و هر یک از ما از طریقی که بیشتر امکانش را داشته باشیم، پشت جبهه این رزمندگان را استوار نگاه داریم و آن را تبدیل به سنگری شکست ناپذیر کنیم که آینده فرزندان ما و فرزندان فرزندان ما در گرو قاطعیت آن است.

اگر این تلاش حیاتی را آنچنان که لازمه آن است به شایستگی به سامان برسانیم، بی‌گمان راه نجات را به دیگر ملت‌هایی نیز که در سال‌های گذشته فاجعه طالبانی شدن همسایه و دوست نازنین ما، افغانستان ستمدیده را شاهد بوده‌اند نشان داده‌ایم. زیرا نه ایران خود ما و نه جهان متمدن نیاز به سربرآوردن طالبانی نو به صورت طالبان شیعه ندارند. ایران نوینی که از درون آشفته بازار کنونی در حال سربرآوردن است بی‌گمان ایرانی خواهد بود که همچنانکه خلافت‌های قرون گذشته تاریخ اسلام را نپذیرفت، به هیچ رو پذیرای آن خلافت شیعه قرن بیست و یکمی که مورد علاقه مقام معظم رهبری رژیم ولایت فقیه است نخواهد بود، و از این پس نیز، به طور یقین اصولاً هیچ حکومتی را که به نام دین ابزار خدافروشی بی‌دینان قرار گیرد، چنانکه همه حکومت‌های ظاهراً دینی دیروز و امروز چنین کرده‌اند و می‌کنند، نخواهد پذیرفت.

نگاهی به تاریخ

در این روزهایی که بازی استالینی گرفتن «اعترافات داوطلبانه» از مخالفان رژیم در ایران اوجی تازه گرفته است، یادآوری این واقعیت دوران انقلاب فرانسه بی‌مورد نیست که در سال‌هایی که «دوره وحشت» این انقلاب یا در یکی از تندروترین رهبران این *Robespierre* اصطلاح خود فرانسویان «دوره ترور» نام گرفته است روبسپیر انقلاب، به منظور خاموش کردن صدای آن دسته دیگری که از زیاده‌روی در خونریزی نگران شده و خواستار اتخاذ روش انسانی‌تری در این مورد بودند به متهم کردن هر چه بیشتر این مخالفان و اعتراف گرفتن از آنان به تلاش برای متزلزل کردن نهضت انقلابی کشور، روی آورد.

منتشر *Amnesty International* در گزارشی که در چهارم اوت (14 مرداد) امسال توسط سازمان عفو بین‌الملل شد، مشخصات دقیق 195 نفر که از روز انتخاب ریاست جمهوری در سال جاری تا کنون توسط دستگاه‌های پلیسی دولت احمدی‌نژاد اعدام شده‌اند اعلام شده بود، و ضمناً تذکر داده شده بود که با آنکه پیش از آن هم زیادی تعداد اعدام‌ها در ایران این کشور را بعد از جمهوری چین دومین کشور جهان و با در نظر گرفتن جمعیت بیش از یک میلیارد نفری چین و جمعیت 70 میلیون نفری جمهوری اسلامی ایران اولین کشور جهان از نظر اعدام شناخته شده است، معهداً افزایش شگفت آور اعدام‌های این چند هفته عمیقاً مایه نگرانی است. بدین ترتیب دولت تازه احمدی‌نژاد

قطعاً با اطلاع مقام رهبري رژيم و به احتمال بسيار اصولاً به دستور و با برنامه‌ريزي اين مقام، دوره وحشت روبسپيري خود را با هدف زهرچشم گرفتن از مخالفان آغاز کرده است. ولي براي اطلاع بيشتري همين دو کارگردان دست اول رژيم و اطلاع ساير کارگردانان بلندپايه آن، لازم به يادآوري است که تنها يك سال پس از آنکه لوتفي شازدهم در مقام بزرگ‌ترين قرباني اين دوران وحشت با فشار شخصي روبسپير اعدام شد، سر خود اين عاليجناب نيز به زير همان گيوتين رفت. فاعتبروا يا اولي الالباب!